



موسسه تحقیقات استراتژیک
Quarterly.risstudies.org

Article history:
Received 24 May 2023
Accepted 06 Oct 2023
Published online 16 May 2024



Strategic Studies Quarterly

Volume 27, Issue 1, pp 7-28



P-ISSN: 1735-0272
E-ISSN: 2980-910X

Positive Peace in Theoretical Perspective

Mohammad Moein GolBagh¹, Ali Morshedizad^{2*}

¹ Ph.D. student of Political Studies of the Islamic Revolution, Shahed University, Tehran, Iran

² Faculty member of Shahed University, Political Science and Islamic Revolution Studies, Tehran, Iran

* Corresponding author email address: Morshedizad@shahed.ac.ir

Article Info

Extended Abstract

Article type:

Original Research

How to cite this article:

Golbagh, M. M., & Morshedizad, A. (2024). Positive Peace in Theoretical Perspective. *Strategic Studies Quarterly*, 27(1), 7-28. Doi: [10.22034/srq.2024.194635](https://doi.org/10.22034/srq.2024.194635)



© 2024 the authors. Published by Research Institute of Strategic Studies (RISS), Tehran, Iran. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) License.

Introduction

The quest for establishing and preserving peace has been a constant in human societies, giving rise to a multitude of theories and viewpoints. Among these, Norwegian peace researcher Johan Galtung introduced a novel perspective on the concept of peace in 1969, challenging the modern definitions. He argued that peace extends beyond the mere absence of war. Instead, it requires the eradication of all forms of violence and the establishment of enduring peace through the creation of new societal and political institutions, attitudes, and structures.

Galtung distinguished between two types of peace: negative and positive. Negative peace, he explained, is focused on preserving peace through diplomatic means. On the other hand, positive peace is about building non-exploitative social structures, irrespective of the likelihood of war. Thus, while negative peace is about upholding the status quo, positive peace aims toward the formation of new structures, which are the outcome of peaceful interactions among individuals and the management of their differences with due regard to the legitimate needs and interests of everyone involved in important matters.

Given the extensive body of Galtung's work and the wide range of his views, this paper attempts to answer the question, "What are the key elements of achieving positive peace in Galtung's thought?" Furthermore, we seek to develop a conceptual model that explores the potential intellectual foundations for achieving positive peace as perceived by other scholars.



Methodology

This study, devoid of any preconceived hypothesis, aims to uncover and elucidate a pattern of relationships among the conceptual elements that constitute positive peace in Galtung's thought. The research is qualitative, exploratory, and employs a descriptive-analytical approach. Initially, Galtung's works are examined in the context of positive peace using a document analysis method, which is part of a targeted descriptive study. Subsequently, an effort is made to pinpoint the crucial conceptual elements for achieving this kind of peace using an analogy method grounded in logical reasoning. Finally, a conceptual model is suggested by forming a logical linkage among these elements.

Result and discussion

The research findings show that Galtung, through his unique approach to peace, posits that the objective of peace is not merely to halt war, but also to unify human society by eradicating the roots of structural violence. In fact, he advocates for the development of harmonious and peaceful relationships that integrate the economy, identity, and various groups within society.

Within the context of Galtung's positive peace theory, social harmony cannot be achieved unless a country's domestic policies address the growing human needs. Without this, the international environment could also become more tense. Thus, by drawing parallels between peacemaking/peace stabilization and the health approaches in disease prevention and treatment, he divides the concept of peace into two types: positive and negative.

Galtung proposes at least two therapeutic interventions in the realm of peace: firstly, the remedial measures of negative peace aimed at eradicating violence, and secondly, the preventive measures of positive peace intended to avert the onset of violence. In this context, negative peace underscores the importance of diplomatic peacekeeping initiatives, while positive peace (even in the face of unlikely warfare) concentrates on fostering peace and creating non-exploitative societal structures.

Thus, the causes of war should not be solely attributed to the actions of individual or group decision-makers. Instead, the objectives of peace influence a multitude of issues that hinge on fulfilling basic human needs and enhancing the quality of life. In this regard, Galtung advances two topics in parallel. Firstly, he identifies four types of societal relationships - positive harmony, negative harmony, disharmony, and neutrality - and assesses the achievement of positive peace based on the outcomes of these relationships. Secondly, he examines the dynamics of violence and underscores the need to replace the "good" with the "evil".

In summary, this paper strives to draw logical connections among various themes in Galtung's pacifist thoughts. The concluding remarks suggest that the resolution of structural contradictions, such as exploitation, colonialism/imperialism, discrimination, and poverty, should go hand in hand with corrective efforts to transform violent structures. This transformation requires the collective participation of all society members to shape their own future and to institute political equality and economic justice. Ultimately, if these efforts lead to the establishment of positive harmony and foster a sense of unity within society, then the goal of achieving positive peace will be realized.

Keywords: *Johan Galtung; Positive Peace; Structural Violence; Cultural Violence*



Quarterly.risstudies.org

تاریخچه مقاله

دریافت‌شده در تاریخ ۰۴ خرداد ۱۴۰۲

اصلاح‌شده در تاریخ ۱۲ مهر ۱۴۰۲

پذیرفته‌شده در تاریخ ۱۵ آبان ۱۴۰۲

منتشرشده در تاریخ ۲۷ اردیبهشت ۱۴۰۳

فصلنامه مطالعات راهبردی

دوره ۲۷، شماره ۱، بهار ۱۴۰۳، پیاپی ۱۰۳، صفحه ۷-۲۸



شاپای چاپی: ۱۷۳۵-۰۷۲۷
شاپای الکترونیکی: ۲۹۸۰-۹۱۰X

صلح مثبت در چشم‌انداز نظری

محمد معین گل‌باغ^۱، علی مرشدی‌زاد^{۲*}

۱. دانشجوی دکتری مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی دانشگاه شاهد، تهران، ایران
۲. دانشیار گروه علوم سیاسی و مطالعات انقلاب اسلامی دانشگاه شاهد، تهران، ایران
* ایمیل نویسنده مسئول: morshedizad@shahed.ac.ir

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله

پژوهشی اصیل

نحوه استناد به این مقاله:

گل‌باغ، محمد معین. و مرشدی‌زاد، علی. (۱۴۰۳). صلح مثبت در چشم‌انداز نظری. فصلنامه مطالعات راهبردی، ۲۷(۱)، ۷-۲۸.

Doi:10.22034/srq.2024.194635



© ۱۴۰۳ حق نشر (کپی‌رایت) این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY 4.0) صورت گرفته است.

درخصوص چگونگی برقراری صلح، به‌عنوان یکی از مطالبات همیشگی جوامع بشری، نظریات گوناگونی مطرح شده است که از نظر خاستگاه تاریخی، آن‌ها را می‌توان در دو قالب کلاسیک و مدرن دسته‌بندی کرد. از طرفی، صلح‌پژوهان معاصر، با نقد انتزاعی و فردی‌بودن تأکید رویکرد کلاسیک بر آرامش درون و نیز انفعالی و ناکافی‌بودن تأکید رویکرد مدرن بر صیرف نبود جنگ، تلاش فعالانه برای تحقق صلح را مورد توجه قرار داده‌اند. در این‌بین، یوهان گالتونگ، صلح‌پژوه پرآوازه نروژی، کوشیده است ضمن اشاره به موانع ساختاری، وجه ایجابی تحقق صلح در جوامع انسانی را با مطرح کردن ایده صلح مثبت پررنگ سازد. از این ایده برای تقویت مبانی نظری حوزه امنیت و صلح می‌توان استفاده کرد؛ از این‌رو، در مقاله حاضر، نخست، آثار گالتونگ را- با محوریت مفهوم صلح مثبت- به روش اسنادی واکاوی کرده و سپس کوشیده‌ایم با روش قیاسی، داده‌های به‌دست‌آمده را تجزیه‌وتحلیل و مؤلفه‌های مفهومی و کلیدی تحقق صلح مثبت را استخراج کنیم. در پایان نیز مدلی مفهومی پیشنهاد می‌شود که آن را می‌توان برای بررسی وجود زمینه‌های فکری تحقق صلح مثبت در اندیشه اندیشمندان گوناگون به کار گرفت. بر اساس یافته‌های پژوهش، چنانچه نفي تضادهای ساختاری‌ای چون استثمار، استعمار، تبعیض و فقر (در وجه سلبی) با همکاری، برابری سیاسی و عدالت اقتصادی (در وجه ایجابی) همراه شود و سمت‌وسوی این وضعیت در راستای ایجاد هماهنگی مثبت و احساس همدلی در جامعه باشد، آن‌گاه صلح مثبت محقق خواهد شد.

کلیدواژگان: یوهان گالتونگ، صلح مثبت، خشونت ساختاری، خشونت فرهنگی.

مقدمه

خشونت، جنگ و صلح از جمله مقولاتی هستند که بشر همواره در طول سالیان دراز زیست خود با آن دست به گریبان بوده و از دیرباز تلاش کرده است تا آن‌ها را در قالب تعاریف گوناگون صورت‌بندی کند. آنچه اهمیت بازتعریف مفهومی این مقولات را بیشتر نمایان می‌سازد، گره خوردن آن‌ها با پایایی و پویایی زیست انسان‌هاست؛ از این‌رو، دستگاه‌های اندیشه‌ای در دوران‌های گوناگون کوشیده‌اند بر نقاط تاریک این بخش از زندگی جوامع انسانی نوری بیفکنند. بدیهی است که بروز خشونت در اشکال گوناگون (از جمله جنگ) و تلاش برای جلوگیری از وقوع آن موضوع اندیشه‌ورزی اندیشمندانی بوده است که گاه خاتمه جنگ و ایجاد آتش‌بس را به‌عنوان هدف خود برگزیده‌اند و گاه در پی واکاوی زمینه‌های بروز خشونت، جنگ و ریشه‌های پیشگیری از منازعه با هدف صلح‌سازی و صلح‌آوری قلم‌فرسایی کرده‌اند.

در این میان، یوهان گالتونگ، صلح‌پژوه نروژی، در سال ۱۹۶۹ میلادی، ایده‌ای تقریباً نو در زمینه تعریف صلح مطرح کرد که به‌نوعی نقد تعریف عصر مدرنیته از این مفهوم بود. از نظر وی، صلح صرفاً وضعیت نبود جنگ نیست که دولت‌ها کارگزار اصلی تحقق آن هستند، بلکه باید برای وضعیتی تلاش کرد که با شکل‌گیری ایستارها، نهادها و ساختارهای نو درون جوامع و نظام‌های سیاسی، همه انواع خشونت از بین بروند و صلحی بادوام برقرار شود. به این ترتیب، گالتونگ حالت اول را صلح منفی و دومی را صلح مثبت نامید؛ وی خاطر نشان کرد که صلح منفی بر حفظ صلح از طریق اقدامات دیپلماتیک تأکید می‌کند، در حالی که صلح مثبت، حتی در صورت نامحتمل بودن جنگ، تأسیس ساختارهای اجتماعی غیراستثماری را مدنظر قرار می‌دهد. بنابراین، دلالت صلح منفی بر حفظ وضع موجود است، اما صلح مثبت به ایجاد ساختارهای جدیدی تمایل دارد (Barash and Webel, 2011: 4-8; Galtung, 1985: 145) که محصول تعامل مسالمت‌آمیز میان مردم و مدیریت اختلافاتشان بر مبنای توجه احترام‌آمیز به نیازهای مشروع و منافع همگانی در مسائل مهم هستند (Galtung, 1967: 14-16). در اینجا باید خاطر نشان کنیم که با وجود مطرح‌شدن ایده صلح مثبت در مقالات گوناگون داخلی در سال‌های اخیر، مبنای نظری تأملات صلح‌پژوهانه گالتونگ به‌طور جداگانه به پژوهش‌های حوزه مطالعات صلح در ایران راه نیافته و - به‌رغم تلاش‌های درخور تحسین در این زمینه - تلاشی مجزا برای صورت‌بندی مفهومی و برشمردن مؤلفه‌های آن انجام نشده است (در این باره نک به: کوهکن، ۱۳۹۵؛ گنجی و همکاران، ۱۳۹۸؛ صاحب ناسی و همکاران، ۱۳۹۹؛ فوزی، ۱۳۹۶؛ عبدالله‌پور، نصیری‌حامد و مقصودی، ۱۴۰۲).

با این تفصیل، این پرسش را می‌توان مطرح کرد که «مؤلفه‌های کلیدی تحقق صلح مثبت در اندیشه گالتونگ شامل چه مواردی می‌شوند؟» براین اساس، هدف مقاله حاضر تحدید مؤلفه‌های مذکور و پیشنهاد مدلی مفهومی است که از آن برای مطالعه مفهوم صلح مثبت در اندیشه اندیشمندان گوناگون می‌توان استفاده کرد. افزون بر این، تشریح دیدگاه‌های گالتونگ، به‌عنوان یکی از صلح‌پژوهان نامی، موجب غنای ادبیات صلح‌پژوهانه و مطالعات مرتبط با صلح و امنیت خواهد شد. به این منظور، با استفاده از روش تحلیل اسنادی مبتنی بر مطالعه هدفمند توصیفی آثار گالتونگ و نیز با به‌کارگیری روش قیاسی مبتنی بر استدلال عقلی برای تجزیه و تحلیل داده‌های به‌دست‌آمده، تأملات صلح‌پژوهانه گالتونگ را در پنج گام توضیح می‌دهیم و سپس مؤلفه‌های کلیدی تحقق صلح مثبت و مدل مفهومی مرتبط را از میان آرای وی استخراج، ترسیم و پیشنهاد می‌کنیم.

الف) رویکرد کلاسیک و مدرن به صلح

از صلح تعاریف متعددی به دست داده‌اند که گستره معنایی آن از معادل‌هایی چون رضایت میان دو طرف نزاع و سازش (دهخدا، ۱۳۷۷: صلح)، آشتی کردن (معین، ۱۳۹۰: صلح) و دست‌کشیدن از جنگ با عقد قرارداد (عمید، ۱۳۷۴: صلح) تا سلیم و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز گسترده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۱۴۲). صلح را، همچنین، حالتی از آرامش، نظم آرام و امنیتی که با قوانین تضمین شده است، تعریف کرده‌اند؛ اما آنچه در میان این تعاریف پرتکرار به نظر می‌رسد تعریف صلح به معنای شرایط عادی و بدون جنگ یک ملت یا گروهی از ملت‌های جهان است (Kurtz and Turpin, 2022: 1549). به این ترتیب، می‌توان تعریف‌های انجام‌شده از واژه صلح را این‌گونه جمع‌بندی کرد: سلم، سلامتی، امنیت و آرامش؛ اتفاق و اتحاد؛ نیکوساختن امری و چیزی؛ هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و با هم در امنیت زیستن؛ نبود جنگ، فتنه و ناامنی (جمشیدی، ۱۳۹۶: ۴).

با توجه به تنوع تعاریف صلح، بهتر است برای درک بهتر این مفهوم در مواجهه با آن دو پرسش را مطرح کنیم: نخست، وقتی به صلح می‌اندیشید آن را چگونه تعریف می‌کنید؟ پاسخ به این پرسش در اکثر موارد ممکن است «نبود جنگ» یا «عدم خشونت» باشد؛ و دوم، وقتی در آرامش هستید چه حسی دارید؟ باید گفت پاسخ به این پرسش ما را به نوعی تجربه صلح درونی رهنمون خواهد کرد؛ چراکه تجارب واقعی اکثر ما (اگر نه همه) به‌عنوان انسان (در فرهنگ غربی یا شرقی) از صلح با آرامش درونی مرتبط است. بدین ترتیب، می‌توان گفت که صلح بُعدی شناختی

یا شهودی درونی (فراتر از بُعد احساس) نیز دارد که در آن، فرد به‌طور ناگهانی الگوها و روابط بین چیزهایی را درک می‌کند که قبلاً درک نمی‌شدند (Groff and Smoker, 1996: 96-97). این دو پرسش ما را به دو رویکرد مدرن و کلاسیک به صلح رهنمون می‌سازد که در ادامه آن‌ها را توضیح می‌دهیم.

رویکرد مدرن به صلح متأخرتر بوده است و مفروض اصلی و غالب روابط بین‌الملل در قرن بیستم به شمار می‌آید؛ در این رویکرد، صلح به معنای نبود جنگ در نظر گرفته می‌شود و تحقق آن منوط به مدیریت یک دولت یا مجموعه‌ای از دولت‌ها با تکیه بر قدرت نظامی و هراس ناشی از آن است. به بیان دیگر، در اینجا صرفاً آرام‌سازی شرایط منازعه اهمیت دارد (Francis, 2010: 73-74). این رویکرد با انتقاداتی مواجه شده است، از جمله اینکه حالت نبود جنگ الزاماً صلح‌آمیز نیست و این وضعیت می‌تواند مقدمه‌ای برای خشونت‌های آتی باشد. در همین زمینه، والتر بنیامین تعریف رویکرد مدرن از صلح را موجب تثبیت چیرگی و به‌نوعی به رسمیت شناختن پیروزی یک طرف از سوی طرف دیگر می‌داند (بنیامین، ۱۳۸۷: ۵). ریمون آرون نیز ایده صلح به‌مثابه نبود جنگ و استقرار ثبات- در سطح داخلی و بین‌المللی- را خشونت پنهان یا خشونت بالقوه و حتی نتیجه جنگ یا ادامه آن می‌خواند؛ از نظر وی، جنگ اقدام اجتماعی ناشی از اراده جوامع سیاسی سازمان‌یافته است که به‌منظور غلبه یکی بر دیگری تحقق می‌یابد (Aron, 2003: 12).

درمقابل، معنای عمیقی که رویکرد کلاسیک برای صلح قائل شده است با حس عاطفه و تعهد به ارزش‌های انسانی از یک‌سو و کلیت اجتماع یا اجتماعات مختلف از سوی دیگر پیوند دارد. از این‌رو، کلیت (پیوستگی) و آرامش درونی (رضایت خاطر) در کنار هماهنگی و عدالت را می‌توان در تجربه‌های صلح‌آمیز جهان مشاهده کرد (Kuper, 1987: 162-163؛ برگرفته از موسوی‌نیا و طاهایی، ۱۳۹۷) که در سنت‌های فکری شرق و غرب باستان (اعم از نحله‌های فلسفی، آیین‌های باستانی و ادیان ابراهیمی) ریشه دارند. برای مثال، در فرهنگ یونان و روم باستان به‌ترتیب اصطلاح‌های «ائیرنه»^۱ و پاکس^۲ در معنای صلح به کار رفته‌اند که به معنای نظم خوب، هماهنگی و عدالت‌اند؛ اصطلاح عبری «شالوم» در یهودیت مفاهیمی چون رفاه و تکامل با جهت‌گیری مثبت به‌سوی عدالت را در بر می‌گیرد؛ واژه سانسکریت «شانتی»^۳ در هند بر وضعیتی

1. Eirene

2. Pax

3. Shanti

ذهنی، آرامش معنوی و یکپارچگی درونی و بیرونی بشر دلالت می‌کند و «هوپینگ»^۱ در چین باستان به معنای هماهنگی و رسیدن به یکپارچگی و وحدت است؛ در اسلام نیز واژه «سَلَم» آمده که بر همدلی در سایه تسلیم به اراده الهی تأکید می‌کند (Ishida, 1969: 139; Jeong, 2000: 22). با وجود تفاوت در تعاریف ارائه‌شده، این برداشت‌ها ویژگی‌هایی دارند که با فرارفتن از بستر فرهنگی خود موجب ایجاد اعتقادی مشترک میان همگان می‌شوند (دیپهیمی، ۱۳۹۷: ۳۹). این باور مشترک همان است که آن را رویکرد کلاسیک به صلح می‌دانیم: یعنی تلاش فکری برای ایجاد جوامع منظم، هماهنگ و عادلانه با تکیه بر مفاهیمی چون آرامش درونی، رضایت خاطر، یکپارچگی و از خودگذشتگی. به گفته جerald جیمز لارسون، «در صلح به سر بردن با خود» به معنای پذیرفتن هرآنچه خویشتن و دست‌کشیدن از جنگ با خود است و «در صلح به سر بردن در جامعه» به معنای توافق برای پایان دادن به خصومت و زیستن همدلانه با هم و پذیرفتن حضور دیگری است. به‌عکس، افرادی که صلح درونی ندارند آماده مشارکت در جنگ‌ها هستند، چون کشمکش میان افراد معمولاً ناشی از ناخرسندی آن‌ها از وضع موجود است و آن‌ها خواهان تغییر این وضعیت - حتی با توسل به خشونت - هستند (دیپهیمی، ۱۳۹۷: ۴۲).

بدین ترتیب، وضعیت نبود جنگ می‌تواند تجلی جامع و کامل خشونت سازمان‌یافته شدید و درعین حال، پنهان باشد و نیز معنایی منفی یا سلبی از صلح است. درمقابل، می‌توان از دیدگاه کلاسیک به صلح استفاده کرد و آن را به‌عنوان مقدمه ورود به مبحث صلح مثبت مطرح کرد؛ چراکه، برپایه این دیدگاه، صلح در عمده فرهنگ‌ها و سنت‌های فکری و دینی باستانی (کلاسیک) معنایی مثبت و ایجابی دارد، تحدیدِ تعریف صلح به نبود جنگ نقد می‌شود و مؤلفه‌های دیگری از جمله عدالت و هماهنگی نیز مهم تلقی می‌شوند. با این حال، باید خاطر نشان کرد که در اکثر دوره‌های پیشامدرن، مفهوم صلح در حد موضوعی انتزاعی و ایدئال و همراه با کاربرد عملی کمتر باقی می‌ماند و تمدن‌های باستانی با وجود پرداختن و اهمیت‌دادن به مقوله صلح، با معرفی نظام کاست و برده‌داری، هم‌زمان به‌سوی سازماندهی و توجیه نابرابری‌های اجتماعی گسترده حرکت می‌کردند؛ این همان نقصانی است که تعاریف صلح متأخر، از جمله صلح مثبت، هنگام بازنگری در آموزه‌های کلاسیک به آن توجه و برای رفع آن تلاش کرده‌اند.

خلاصه اینکه، بر پایه رویکردهای کلاسیک و مدرن به صلح، می‌توانیم صورت‌بندی زیر را برای تعریف این مفهوم ارائه کنیم:

¹ . ho'Ping

- صلح در معنای سلبی و حداقلی؛ در این دیدگاه صلح به معنای نبود جنگ و به‌عنوان سازوکار و ابزاری سازنده است که می‌تواند به حل منازعات کمک کند. به بیان دیگر، دیپلماسی و گفت‌وگوی سازنده با در نظر گرفتن حقوق طرف‌های درگیر تنها راه دستیابی به برقراری صلح، ثبات و امنیت جهانی است (Nozick, 1974: 57).
- صلح در معنای ایجابی، مثبت و حداکثری؛ به معنای وجود امنیت، آرامش و حالتی که در آن هم مسئله تهدید بالقوه و هم تهدید بالفعل مورد توجه قرار می‌گیرد (محمدنژاد و نوروزی، ۱۳۷۸: ۱۹۱).

درخصوص معنای دوم، آنچه صلح‌پژوهان در دهه‌های اخیر به آن توجه کرده‌اند، بازنگری در رویکرد مدرن به صلح و تمرکز بر افزایش گستره مفهومی صلح و وارد کردن نگاه ایجابی به آن است. از این‌رو، با الهام از ادبیات کلاسیک درباره صلح دو موضوع بیشتر مورد توجه قرار گرفته است: مطرح‌شدن ایده «صلح مثبت» و تفاسیر گوناگون از آن (با پیشگامی یوهان گالتونگ) و التزام به «عدم خشونت یا خشونت‌پرهیزی» (که چارچوبی مبتنی بر «نفی خشونت» را پیشنهاد می‌دهد و پیشگام آن گاندی بوده است). در ادامه نظریه صلح یوهان گالتونگ صلح‌پژوه معروف نروژی و از نظریه‌پردازان پیشگام در این عرصه را توضیح می‌دهیم.

ب) نظریه صلح گالتونگ

یوهان وینسنت گالتونگ (متولد ۲۴ اکتبر ۱۹۳۰) جامعه‌شناس نروژی و بنیان‌گذار رشته مطالعات صلح و منازعه و «مؤسسه تحقیقات صلح اسلو^۱» در سال ۱۹۵۹ است. وی مجله تحقیقات صلح را در سال ۱۹۶۴ تأسیس کرد و در سال ۱۹۶۹، به‌عنوان اولین استاد کرسی مطالعات صلح و تعارض^۲ در دانشگاه اسلو منصوب شد. گالتونگ تاکنون بیش از ۱۵۰ کتاب و ۱۵۰۰ مقاله علمی، عمومی و یادداشت در مجلات مشهور منتشر کرده است که به بیش از ۳۰ زبان ترجمه شده‌اند. همین دستاورد پیشگامانه است که از وی در سطح بین‌المللی به‌عنوان «پدر مطالعات صلح» یاد می‌شود (Johan Galtung, n.d).

گالتونگ، در سال ۱۹۶۹، با استفاده از اصطلاحات «صلح منفی» و «صلح مثبت» ایده‌ای نو در عرصه صلح‌پژوهی مطرح کرد و استقرار صلح را در راستای «یکپارچه‌کردن جامعه انسانی» (برطرف کردن تبعیض نژادی، مذهبی و...) دانست. به بیانی، صلح تکامل روابط سازگارانه است که

1. PRIO

2. peace and conflict studies

اقتصاد، هویت، گروه‌های درون جامعه و... را یکپارچه می‌کنند. طبق منطق درونی نظریه صلح گالتونگ، اگر بتوان ثبات و صلح را درون کشورها با تکیه بر عناصر فرهنگی صلح‌طلبانه آن جامعه ارتقا داد، مناقشات در محیط بین‌المللی نیز کاهش می‌یابد. به بیان دیگر، تا زمانی که سیاست‌های بومی داخل کشورها نیازهای روبه‌گسترش انسانی افراد را برآورده نکند، هماهنگی اجتماعی وجود نخواهد داشت و در صورت نبود این هماهنگی اجتماعی در داخل کشورها، محیط بین‌الملل نیز خطرناک خواهد شد. از این رو، گالتونگ، با مقایسه «صلح‌سازی یا تثبیت صلح»^۱ با رویکرد سلامت و بهداشت در زمینه پیشگیری و درمان بیماری‌ها، مفهوم صلح را به دو بُعد مثبت و منفی تقسیم کرد. به باور وی، همان‌طور که عده‌ای بدبینانه خواهان حذف بیماری هستند و برخی دیگر خوش‌بینانه آماده‌سازی و تقویت بدن و مقاومت در برابر بیماری را محور قرار می‌دهند، می‌توان حداقل دو مداخله معالجه‌ای برای حوزه صلح تعریف کرد: نخست، اقدام درمانی صلح منفی به منظور حذف خشونت و دوم، اقدام پیشگیرانه صلح مثبت با هدف جلوگیری از بروز خشونت. بدین‌سان، صلح منفی بر برنامه‌های دیپلماتیک حفظ صلح تأکید می‌کند و صلح مثبت (حتی در شرایط نامحتمل بودن وقوع جنگ) بر صلح‌سازی و تأسیس ساختارهای اجتماعی غیراستثماري تمرکز دارد؛ همچنین، مفهوم صلح مثبت- مانند مفهوم صلح منفی- در دنیای بیرون اتفاق می‌افتد و تابعی از ساختارهای اجتماعی بشر است (Groff and Smoker, 1996: 96-97; Barash and (Webel, 2011: 4-8; Kulnazarova and Popovski, 2019: 8; Galtung, 1985: 145).

گالتونگ صلح را مرتبط با رابطه افراد مختلف و جهان واقعی را متشکل از وضعیت‌های مختلفی از این روابط می‌داند و اشکال مختلف این روابط را سنگ‌بنای دیدگاه‌های دیگر خود- به‌ویژه صلح مثبت- قرار می‌دهد. وی متأثر از آموزه بودایی «Sukha/Dukkha» عنوان می‌کند که نتیجه یک رابطه می‌تواند حالت‌های گوناگونی از «درد و رنج»^۲ و «رضایت‌مندی و خرسندی»^۳ برای طرف‌های رابطه داشته باشد. گالتونگ سپس، با استفاده از این پیش‌فرض، می‌پرسد چند نوع رابطه (میان دو طرف) می‌تواند وجود داشته باشد؟ و در ادامه با استفاده از مفهوم «جفت‌شدگی»^۴ (با مثال زدن روابط میان زن و شوهر) می‌کوشد برای تبیین این وضعیت نموداری ترسیم و نسبت میان طبقه‌بندی روابط مختلف با صلح مثبت و منفی را بیان کند. با توجه به

1. peacebuilding

2. Dukkha

3. Sukha

4. coupling

مبهم‌بودن نمودار مذکور، در اینجا می‌کوشیم از میان توضیحات گالتونگ- ضمن پرهیز از مغلق‌نویسی و زیاده‌گویی- چهار نوع رابطه کلی مقصود وی را استخراج کنیم و شرح دهیم:

- (۱) هماهنگی^۱ مثبت؛ وفق‌یافتگی و سازگاری افراد در این نوع رابطه، رضایتمندی و نبود رنج (یا وجود رنج بسیار کم) را برای طرفین به همراه دارد و نوعی هم‌زیستی^۲ مثبت محسوب می‌شود که در آن دو طرف به هم سود می‌رسانند. به بیان دیگر، خوب و بد برای یکی، برای دیگری نیز همان قدر خوب یا بد به شمار می‌آید؛ برای مثال، می‌توان گفت اگر جنگ، خشونت مستقیم، تبعیض، استثمار، بی‌عدالتی و... بد است، باید برای تمامی طرف‌ها در جامعه مذموم به شمار آید. گالتونگ این نوع رابطه را، در مقیاس کلان، مبنای صلح مثبت می‌داند و معتقد است نهادهایی چون جامعه اروپایی حاصل این نگاه و هماهنگی مثبت برای پیش‌بردن پروژه‌ای مشترک با هدف افزایش رضایتمندی و جلوگیری از رنج هستند؛
- (۲) هماهنگی منفی؛ گالتونگ هماهنگی را شادی و خوشبختی تعریف نمی‌کند، بلکه آن را نه فقط وفق‌دادن خوبی‌ها (با هم)، بلکه هماهنگ کردن بدی‌ها نیز می‌داند. از این‌رو، در رابطه هماهنگی یا هارمونی منفی، میان افراد دخیل (به‌عنوان اجزای سازنده ارتباط) نوعی وفق‌یافتگی و هم‌زیستی منفی حاکم شده است؛ به این معنا که طرف‌های رابطه به هم ضرر می‌رسانند و در کنار هم رنج و ناراضی‌تری زیادی را تجربه می‌کنند. این وضعیت، در مقیاس کلان، به جنگ ختم می‌شود. به‌طور کلی، در این رابطه منفی که با قصد منفی (افزودن رنج و تشدید ناراضی‌تری یکدیگر) نیز همراه است، این احتمال افزایش می‌یابد که طرف‌ها به بازیگرهایی تبدیل گردند که به خشونت مستقیم متوسل می‌شوند و به طرف دیگر آسیب می‌رسانند. مثالی که گالتونگ برای این رابطه می‌زند جنگ جهانی است؛ چراکه اعضای رابطه به‌طور هماهنگ در پروژه‌ای مشترک مشارکت کردند که مقصد آن منفی و به بیانی افزودن رنج و ناراضی‌تری برای همه طرف‌ها بود (هم‌زیستی منفی)؛
- (۳) ناهماهنگی؛ این رابطه برای یک طرف رضایت و خرسندی یا دوری از رنج را در پی دارد، درحالی‌که طرف مقابل رنج زیادی تحمل می‌کند یا ناراضی‌تری بسیاری دارد. به بیان دیگر، چیزی که برای یک نفر خوب است، برای دیگری بد به شمار می‌آید. از نظر گالتونگ این رابطه به خشونت ساختاری (مانند روابط سلسله‌مراتبی مبتنی بر استثمار و استثمار، تبعیض‌های ساختاری طبقاتی، جنسیتی، نژادی و...) می‌انجامد و به‌این ترتیب، نوعی

1. harmony
2. symbiosis

پادزیستی^۱ به وجود می‌آید که، بر پایه آن، تعارض شکل گرفته میان دو طرف، در نهایت، می‌تواند به حذف دیگری بینجامد؛

(۴) بی‌اعتنایی و خنثی بودن؛ در این نوع رابطه، علاقه‌ای وجود ندارد که، در آن، فردی به اوضاع و احوال فرد دیگر توجه کند، هیچ نوع هماهنگی‌ای را نمی‌توان تصور کرد و در عمل، نوعی نازیستی^۲ حاکم است؛ به این معنا که زیستن در این وضعیت ناپایدار ممکن نیست. گفتنی است گالتونگ اصلاً چنین رابطه و جامعه‌ای را زنده نمی‌داند و از این رو، صلح منفی (به معنای فقدان جنگ و خشونت فیزیکی) را مشابه آن قلمداد می‌کند؛ چراکه هر دو ناپایدار هستند و همواره امکان بر هم خوردن اوضاع وجود دارد، مانند: آتش‌بس یا ترک جنگ و جداسازی طرف‌های درگیر از یکدیگر (گالتونگ، ۱۴۰۰: ۱۷۴-۱۷۲، ۱۷۷).

ج) گام‌های شناخت نظریه صلح گالتونگ

گالتونگ صلح‌پژوهی پُرکار به شمار می‌آید که دیدگاه‌های خود را در خلال آثار متعدد تألیفی به تدریج پرورانده است. این موضوع موجب دشواری گران‌بندی و یکدست‌کردن دیدگاه‌های وی برای خواننده آثارش شده است؛ از این رو، در این بخش با هدف تکمیل مطالب بالا و نیز برای فهم بهتر دیدگاه‌های گالتونگ (ضمن اذعان به کمبودها و لغزش‌های احتمالی) سعی کردیم در پنج گام آرای وی در زمینه صلح را- با محوریت ایده صلح مثبت- بررسی کنیم.

در «گام نخست» و برای ورود به بحث، لازم است به دیدگاه گالتونگ درباره چرایی وقوع تعارض^۳ به معنای منازعه غالباً آشکار و مستمر بین طرف‌های ناسازگار و متخاصم پرداخته شود. به باور وی، تعارض چرخه زندگی خاص خود را دارد؛ این گونه که مانند موجودی ارگانیک به اوج احساسی و حتی خشونت‌آمیز می‌رسد، سپس کاهش می‌یابد، ناپدید می‌شود و اغلب دوباره ظاهر می‌شود. یک منطق وجود دارد: افراد و گروه‌ها (مانند ملت‌ها و دولت‌ها) دارای اهداف و نیازهای بنیادینی هستند؛ حال اگر این اهداف و نیازهای بنیادین ناسازگار باشند، به تضاد می‌انجامند و اگر تحقق نیابند، موجب ایجاد احساس ناامیدی می‌شوند. در مرحله بعد ناامیدی ممکن است به پرخاشگری‌ای منجر شود که به صورت نگرش‌های درونی نفرت‌آلود یا رفتار بیرونی خشونت‌آمیز

1. antibiosis

2. abiosis

3. conflict

کلامی یا فیزیکی بروز می‌یابد. بدین‌سان، این چرخه نفرت و خشونت ممکن است به یک فراتعارض^۱ (مانند متاستاز سرطان) بر سر اهداف و نیازها تبدیل شود (Galtung, 2000: 80).

در «گام دوم» رابطه شکل‌گیری تعارض و برآورده‌نشدن نیازهای بشری در آرای گالتونگ را واکاوی می‌کنیم. وی برآورده‌نشدن نیازهای بشری را موجب وقوع تعارض می‌داند و خاطرنشان می‌کند: «خشونت بی‌احترامی به نیازهای اصلی و بنیادین بشر آدر نگاه کلی‌تر، بی‌احترامی به زندگی^۲ است و با وقوع آن سطح برآورده‌شدن نیازها به کمتر از آنچه ممکن و میسر است کاهش می‌یابد» (Galtung, 1990: 292). در پی این تعریف، گالتونگ سه گونه خشونت مستقیم، ساختاری و فرهنگی را برمی‌شمرد و ایده اصلی خود یعنی «صلح مثبت» را مطرح کرده، آن را «نبود خشونت ساختاری و فرهنگی» تعریف می‌کند (Galtung and Fischer, 2013: 173-174). طبق تعریف بالا، در «گام سوم» به نیازهای بنیادین بشری در آرای گالتونگ می‌پردازیم. وی، با طبقه‌بندی نیازهای بشری، خشونت را بی‌احترامی بنیادین به این نیازها تعریف می‌کند و معتقد است اگر سطح بالفعل (وضعیت کنونی برآورده‌کردن نیازها) به زیر سطح بالقوه (آنچه باید باشد) فروکاهد و فاصله‌شان زیاد شود، آن‌گاه خشونتی رخ داده است؛ به‌عنوان مثال، اگر امروزه، با وجود پیشرفت علم و امکانات پزشکی، فردی از بیماری سل بمیرد یا اگر منابع و امکانات جامعه در انحصار گروه یا طبقه‌ای خاص باشد یا در جامعه‌ای شاخص امید به زندگی در فرادستان دو برابر فرودستان باشد، نوعی از خشونت اتفاق افتاده است (Galtung, 1969: 168-169). با ذکر این نکته که اصطلاحات ذکرشده در موارد پایین را در گام چهارم بیشتر توضیح خواهیم داد، چهار نیاز اساسی انسان از نظر گالتونگ را برمی‌شمریم:

- نیاز به بقا؛ تأمین‌نشدن این نیاز به مرگ می‌انجامد. خشونت مستقیم با کشتن افراد و خشونت ساختاری با استثمار نوع اول این دست از نیازها را تهدید می‌کنند؛
- نیازهای رفاهی (اقتصادی)؛ عدم تأمین آن‌ها به فقر و بیماری می‌انجامد. خشونت مستقیم با ضرب‌وجرح افراد، نقص عضو کردن، شکنجه و... و خشونت ساختاری با استثمار نوع دوم و تحمیل فلاکت به مردم، به این نیازها آسیب می‌زند. بنابراین، استثمار معمولاً بر این فرض دلالت می‌کند که کسی که در بالای ساختار (یا در مرکز) قرار دارد بر منابع نیز حکم می‌راند؛

1. metaconflict

2. exploitation

- نیازهای هویتی؛ برآورده نشدن آن‌ها از خودبیگانگی و به حاشیه رانده شدن را به دنبال دارد. خشونت مستقیم با فرایند غیراجتماعی و بازاجتماعی کردن افراد جامعه (با توسل به زور) و تحمیل شهروندی درجه دوم و خشونت ساختاری با نفوذ^۱ و تقطیع^۲ از تأمین این قسم نیازهای بشری جلوگیری می‌کند؛
- نیازهای مرتبط با آزادی؛ عدم تأمین آن‌ها به سرکوب و محدودیت می‌انجامد. خشونت مستقیم با سرکوب (فیزیکی) اعم از بازداشت، زندانی و تبعیدکردن و خشونت ساختاری با منزوی‌سازی^۳ (به حاشیه‌راندن) و چندپاره کردن^۴ افراد و گروه‌های درون جامعه مانع نیل به این نیازها می‌شود (Webel and Galtung, 2007: 188; Galtung, 1990: 292; Ibid, 1996: 33). باید یادآور شد میان محرومیت از نیازهای بشری با طبقه‌بندی گالتونگ از انواع خشونت رابطه مستقیمی وجود دارد؛ از این رو، پیش از ورود به گام چهارم، مرور تعریف خشونت مستقیم (فیزیکی)، ساختاری و فرهنگی برای فهم بهتر نظریه صلح مثبت گالتونگ ضروری می‌نماید.

۱. خشونت مستقیم

خشونت مستقیم، به معنای رایج خشونت و به صدمات جسمی و ایجاد دردی گفته می‌شود که اشخاص خاصی آن را مرتکب می‌شوند؛ بنابراین، کشتن و ضرب و جرح -چه در جنگ و چه در موقعیت‌های بین افراد- نشان‌دهنده خشونت مستقیم است. به باور برخی صاحب‌نظران این نوع از خشونت حتی شکل آزار کلامی و روانی را نیز می‌تواند شامل شود (Bulhan, 2004). در خشونت مستقیم روابط روشنی میان فاعل - عمل - مفعول برقرار می‌شود؛ زیرا کسی را مشاهده می‌کنیم که با یک عمل خشونت‌آمیز به دیگران صدمه می‌زند. این نوع از خشونت عموماً سریع و چشمگیر عمل می‌کند و شخصی، مرئی، آشکار و غیرساختاری است؛ افزون بر این، در طول زمان آثار آسیب‌ها و تروماهایی که به‌جامانده از صدمات جسمی، ذهنی و روحی هستند منتقل می‌شوند (Galtung, 1996: 31).

1. penetration
2. segmentation
3. marginalization
4. fragmentation

۲. خشونت ساختاری

این مفهوم مؤلفه اصلی نظریه صلح گالتونگ است. بنا بر تعریف وی، ساختار الگویی از تعامل هاست که به موجب آن‌ها افراد نقش‌هایی را، بدون تأمل درباره آنچه انجام می‌دهند، ایفا می‌کنند؛ درون این شکل از تعاملات است که نیازهای اصلی انسانی ضایع می‌شود و خشونت رخ می‌دهد. از نظر گالتونگ، خشونت مستقیم، ساختاری و فرهنگی بر هم تأثیر گذارند، اما، از جنبه رابطه با زمان، تفاوت اساسی با هم دارند: خشونت مستقیم یک رویداد و خشونت ساختاری فرایندی با فرازونشیب است؛ خشونت فرهنگی نیز، با توجه به دگرگونی‌های آهسته فرهنگ پایه، نامتغیری پایدار است که اساساً، برای دوره‌های طولانی، یکسان باقی می‌ماند (Galtung, 1990: 294). در دیدگاه وی، تقسیم‌بندی خشونت به سه گونه مستقیم، ساختاری و فرهنگی (به‌عنوان یک مدل نظری) فراتر از درک رایج از خشونت است و فوران خشونت گسترده بدون دلیل نیست. به‌این ترتیب، برای درک خشونت مستقیم باید فرایندی را تبیین کرد که به ایجاد آن انجامیده است. این نوع از خشونت بیشتر خود را در اختلاف فاصله بین وضع بالقوه (آنچه باید باشد) و بالفعل (آنچه در واقع هست) نمایان می‌سازد و اگرچه شرایط بالقوه و واقعی در عمل هرگز نمی‌توانند کاملاً بر هم منطبق شوند؛ فاصله بسیار زیاد میان این دو مسئله‌ای نگران‌کننده به شمار می‌آید (Webel and Galtung, 2007: 131). همین اختلاف فاصله است که به تنش، سپس پرخاش و تعدی و نهایتاً به مناقشه می‌انجامد (Galtung, 1974: 67)؛ بنابراین، می‌توان گفت فعالیت‌های جنایی عادی و رایج (خشونت مستقیم) تا حدی تلاشی است از طرف فرودستان گرفتار در قفس آهنین ساختار برای خارج شدن از قفس، توزیع مجدد ثروت، یکدست شدن و انتقام گرفتن (Galtung, 1996: 200). به‌عبارت دیگر، خشونت ساختاری به‌صورت غیرمستقیم در ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جای می‌گیرد و نه تنها قدرت، بلکه فرصت‌های حیات را نیز به شکل نابرابر توزیع می‌کند (Galtung: 67).

در مجموع، می‌توان این‌گونه خلاصه کرد که اشکال مختلف خشونت ساختاری مانع تحقق نیازهای اساسی بشر می‌شوند و با محروم کردن افراد از فرصت‌های برابر در زمینه‌های بهداشتی، آموزشی، اقتصادی، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و...، کیفیت زندگی انسان‌ها را کاهش می‌دهند؛ این شرایط با شانس نابرابر زندگی، توزیع ناعادلانه منابع و قدرت تصمیم‌گیری نابرابر همراه است. همچنین، باید یادآور شد این نوع از خشونت به‌طور معمول در ساختار جامعه و نهادهای فرهنگی ساخته شده و بسیار متأثر از خشونت فرهنگی است (Webel and Galtung, 2007: 18-19).

۳. خشونت فرهنگی

خشونت فرهنگی حتی مشکل‌سازتر از خشونت ساختاری است، زیرا درون همه ما وجود دارد، نه فقط درون برخی از بازیگران بد. به بیانی، نوعی جهان‌بینی است که با استفاده از مؤلفه‌های موجود در یک فرهنگ، به دو گونه دیگر خشونت - مستقیم و ساختاری - مشروعیت بخشیده، بهره‌کشی و سرکوب را عادی و طبیعی جلوه می‌دهد یا اساساً مانع رؤیت آن می‌شود (Galtung and Fischer, 2013: 39). این نوع از خشونت، از طریق تولید نفرت، ترس و سوءظن و همچنین با توجیه‌کردن (مشروع جلوه‌دادن) خشونت مستقیم و ساختاری از طریق جهان‌بینی‌هایی چون ناسیونالیسم افراطی، فاشیسم و نژادپرستی، تعصب‌ورزی، مطلق‌گرایی و ایجاد تبعیض‌های قومی، مذهبی، اقلیتی، جنسیتی، طبقاتی و... (قوم‌گرایی، جنسیت‌گرایی، طبقه‌گرایی و...)، به‌عنوان منشأ انواع دیگر خشونت عمل می‌کند. خشونت فرهنگی نامرئی است، اما قصدی آشکار دارد برای آسیب‌رساندن و حتی کشتن (غیرمستقیم) از طریق کلمات و تصاویری که شکلی نمادین دارند؛ به‌عبارتی، خشونت مزبور انگاره‌ها و پیش‌فرض‌های شکل‌گرفته در فرهنگ یک جامعه است که از حوزه‌های دین، ایدئولوژی، زبان، هنر، علوم تجربی و علوم رسمی تأثیر می‌پذیرند. موارد یادشده (دین، ایدئولوژی، هنر، علم تجربی و...) آنگاه که به «حوزه نمادین» وجود افراد وارد می‌شوند و این عقیده را در باورمندان به خود تقویت می‌کند که فقط روایت شخصی یا ذهنی آن‌ها از واقعیت یا دین معتبر است (و درعین حال دیدگاه‌های دیگر نامعتبر هستند)، می‌توانند به‌عنوان منابع احتمالی خشونت فرهنگی نقش‌آفرینی کنند؛ مثلاً خوانش‌های افراطی با توسل به نمادهایی چون صلیب (نماد مسیحیت) و هلال (نماد اسلام)، پرچم‌ها، سخنرانی‌های تحریک‌آمیز و پوسترها، ممکن است گروه‌های خاصی از مردم را به کشتن و آسیب‌رساندن به افرادی تحریک کنند که به گروه‌های دیگر تعلق دارند. در بسیاری از جوامع، از این نمادها یا رویدادها برای اعمال تبعیض علیه افرادی که آن‌ها را به اشتراک نمی‌گذارند، استفاده شده است (Galtung, 1990: 291; Groff and Smoker, 1996: 64).

پس از تعریف گالتونگ از خشونت و دسته‌بندی وی از این مفهوم، در «گام چهارم» تبیین دیدگاه گالتونگ به مقوله صلح و تبیین نظریه صلح مثبت وی، به مؤلفه‌های دخیل در به‌وجودآمدن خشونت ساختاری خواهیم پرداخت. می‌توان گفت که خشونت ساختاری محصول ساختارهای عمیق^۱ است؛ گالتونگ این ساختارها را الگوهای روابط بین اجزای جامعه یعنی بین

1. deep structures

پیر و جوان، زن و مرد، نژادها و قومیت‌ها، صاحبان قدرت و بی‌قدرتان تعریف کرده است که شامل شکاف‌ها و خطوط گسل اجتماعی و ساختاری نیز می‌شوند. ساختارهای عمیق همیشه وجود دارند و نیازی نیست آن‌ها را خوب یا بد بشماریم؛ باین‌حال، اگر در ساختاری عدم‌تقارن قدرت بین اقشار مختلف جامعه و نقض نیازهای اساسی دیگران رخ دهد، ساختاری خشونت‌زا به وجود می‌آید که با تبعیض و استثمار پیوند خواهد خورد. این ساختارهای عمیق مانند برده‌داری، استعمار، استثمار، مردسالاری و الگوهای روابط قدرت بر هر جنبه از سازمان جامعه تأثیر می‌گذارند و اغلب در خانواده، محل کار و دولت بازسازی می‌شوند. در این ساختارها بیشتر تعارضات اجتماعی در میان خطوط گسل شناخته‌شده در آن اجتماع شکل می‌گیرند که اگر از حالت بالقوه به بالفعل تغییر وضعیت بدهند به ایجاد تعارض و نزاع در جامعه می‌انجامد (همان‌گونه که در زمین‌شناسی نیز فعال‌شدن گسل‌ها به وقوع زلزله منجر می‌شوند). گفتنی است گسل‌های اجتماعی به علل گوناگون فرهنگی، اقتصادی، جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و... به وجود می‌آیند. در همین زمینه، گالتونگ شش مورد را برمی‌شمرد:

- جنسیت؛ قرارگرفتن مرد و زن در مقابل یکدیگر که درنهایت منجر می‌شود به تبعیض جنسیتی؛
 - نسل؛ قرارگرفتن نسل‌های گوناگون یک جامعه در مقابل هم (پیر/میانسال/جوان و...)
 - نژاد؛ قرارگرفتن نژادهای گوناگون بشر (مانند تقابل سفیدپوست/سیاهپوست). فعال‌شدن این گسل به نژادپرستی ختم می‌شود؛
 - طبقه؛ صاحبان قدرت (طبقات فرادست) در مقابل بی‌قدرتان (طبقات فرودست). در این گسل اجتماعی، قدرت نقش اصلی را ایفا می‌کند؛
 - ملت/فرهنگ؛ شکاف میان فرهنگ و ملت مسلط در مقابل فرهنگ و ملت زیر سلطه. شکل بالفعل آن ناسیونالیسم افراطی است؛
 - جغرافیای سیاسی؛ مرکز در مقابل پیرامون که تمرکزگرایی شکل بالفعل آن است.
- از طرف دیگر، در کنار وجود خطوط گسل اجتماعی که بسترساز شکل‌گیری خشونت ساختاری هستند، ساختارهای عمیق با سازوکاری به نام «سندروم PSFM» خشونت خود را اعمال می‌کنند. به باور گالتونگ، سندروم مزبور آسیب‌شناسی خاصی از ساختارهای عمیق است و آن را این‌گونه شرح می‌دهد:

- نفوذ (P)؛ وضعیتی است که افراد و گروه‌های دارای قدرت (فرداستان) می‌توانند افراد و گروه‌هایی که ساختار را نمی‌پذیرند (طبقات فرودستان)، مقید کنند و نیازهای هویتی آن‌ها را تحت‌الشعاع قرار دهند. با توسل به نفوذ، فرداستان می‌توانند فرودستان را از نظر روان‌شناختی شرطی کنند تا آن‌ها ساختار را بپذیرند؛ برای مثال، بی‌قدرتان را متقاعد سازند که ساختار جامعه مانند هرم، وضعیتی طبیعی است که بالطبع (همچون هرم) باید رأس و قاعده داشته باشد؛
 - تقطیع کردن (S) (مرزبندی میان اجزای یک کل یکپارچه و جداکردن آن به چند جزء)؛ این وضعیت نیز که نیازهای هویتی انسان را مخدوش می‌سازد، حالتی است که در آن، طبقه نخبه و فرادست اطلاعات را کنترل می‌کند و افراد عادی به کل تصویر (اطلاعات پیدا و پنهان کلان) و اینکه در آن چه می‌گذرد، دسترسی ندارند. به این ترتیب، فقط حاکمان سیاسی یا اقتصادی می‌دانند چه اتفاقاتی افتاده است یا خواهد افتاد. در نقطه مقابل، فرودستان فقط بخش‌های کوچکی از واقعیت (رخ داده یا پیش روی خود) را می‌بینند و قادر به ایجاد تصاویر کامل‌تر و حتی آگاه‌شدن از آن نیستند؛
 - چندپاره کردن (F)؛ در این حالت که بر نیازهای مرتبط با آزادی انسان اثر می‌گذارد، افراد بی‌قدرت (فرودستان) در امتداد خطوط گسل (شکاف‌های اجتماعی) دچار چنددستگی می‌شوند؛ از این رو، محدود و ایزوله می‌شوند و با یکدیگر ارتباطی برقرار نمی‌کنند. این در حالی است که فرادستان با یکدیگر با انواع روش‌ها تعامل می‌کنند؛
 - منزوی کردن (M) (به‌حاشیه‌راندن)؛ در پی این وضعیت، بخشی از مردم با به حاشیه رانده‌شدن، تعامل در جامعه و در کل تعامل با جهان [اطراف خود] را از دست می‌دهند. به عبارتی، فرودستان (اغلب حول محور نژاد) تقریباً از تعامل با فرادستان جامعه دور می‌شوند و همچنین از تعامل اجتماعی یا جهانی محروم هستند. گفتنی است منزوی کردن نیز نیازهای مرتبط با آزادی را تحدید می‌کند.
- حال پرسش این است که «نفوذ، تقطیع، چندپاره کردن و به‌حاشیه‌راندن چگونه موجب خشونت ساختاری می‌شوند؟»، باید گفت این سندروم را می‌توان فرایندی به‌هم‌پیوسته دانست که در آن ابتدا با نفوذ فرادستان در فرودستان ساختار خشونت‌زا و تبعیض‌آمیز عادی‌سازی می‌شود، سپس تقطیع اطلاعات و تجزیه تصویر کلی، هویت فرودستان را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. در ادامه، خدشه‌دار شدن هویت افراد، در کنار گسل‌های اجتماعی، افراد جامعه را چندپاره می‌کند و در نتیجه، افراد و گروه‌های هدف فرادستان و ساختار خشونت‌زا از ارتباط با جهان بیرونی خود محروم و به حاشیه رانده می‌شوند. در اینجا می‌توان به نمونه برده‌داری سیاه‌پوستان در جوامع

سفیدپوست اشاره کرد. بدیهی است که در عصر برده‌داری، نفوذ تلاشی بود برای اینکه سیاهان خود را دون و پست‌تر (از سفیدپوستان) بدانند؛ تقطیع دیدگاه و تصویر بسیار محدودی بود که آن‌ها از مزارع پنبه و نقش خود در جامعه داشتند؛ چندپارگی این بود که چگونه (با ایجاد چنددستگی) از گردهم‌آمدن سیاهان به‌عنوان یک نیروی مشترک جلوگیری شود؛ و انزوا (به‌حاشیه‌راندن) شکاف سفید/سیاه و ایزوله‌کردن برده‌ها در گروه‌های کوچک و منفک در جامعه سفیدپوست بود (Galtung, 1990: 294; Galtung, 1978: 280; Galtung, 2000: 146).

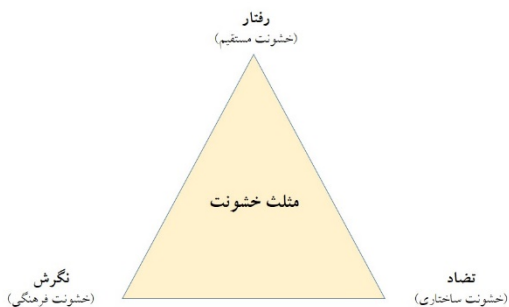
درنهایت و در «گام پنجم» به سراغ کاربرد مفاهیم خشونت ساختاری و فرهنگی در مدل مثلث (چرخه) خشونت گالتونگ می‌رویم. به نظر وی، وقوع تعارض و نیز راه‌حل جلوگیری از آن چرخه‌ای منطقی دارد که با استفاده از مثلث «نگرش-تضاد-رفتار» می‌توان آن را فهم کرد (Galtung, 2000: 13). رئوس این مثلث عبارت‌اند از:

- ایستار یا نگرش^۱؛ متأثر از ناخودآگاه جمعی و بخش فرهنگی جامعه است و به خشونت/صلح فرهنگی می‌انجامد؛
- تضاد^۲؛ از ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی سرچشمه می‌گیرد و بسته به عملکرد ساختارها، خشونت/صلح ساختاری را در پی دارد؛
- رفتار^۳؛ متأثر از طبیعت انسانی است و به خشونت/صلح مستقیم منجر می‌شود (Galtung, 2000: 102).

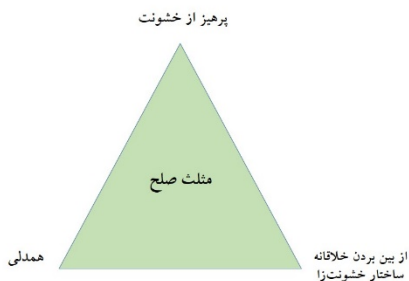
براین‌اساس، بروز خشونت در هریک از گوشه‌های نگرش، تضاد و رفتار سبب خواهد شد چرخه‌ای شکل گیرد که در آن، رخ‌دادن خشونت در یک گوشه مثلث، بروز خشونت در زوایای دیگر را نیز تشدید کند؛ به بیانی، «خشونت مولد خشونت است.» گالتونگ معتقد است که با توجه به تعامل آشکار بین گوشه‌های مختلف این مثلث باید خشونت را «سندروم شرارت‌بار مثلثی» دانست و برای مقابله با آن لازم است تا در حوزه صلح‌پژوهی نیز الگوی «سندروم ارزشی مثلثی صلح» را ایجاد کرد. طبق الگوی مثلثی صلح، باید در گوشه نگرش همدلی^۴ و قابلیت پذیرش دیگری جایگزین عداوت شود؛ در گوشه تضاد باید با خلاقیت بن‌بست و انسداد ساختار خشونت‌زای ناپایدار را شکست و سپس آن را پایدار کرد و در گوشه رفتار نیز عدم خشونت- یعنی

1. attitude
2. contradiction
3. behavior
4. empathy

پرهیز از انجام دادن خشونت مستقیم- بنشانیم (Galtung, 1990: 302; Webel and Galtung, 2007: 17; Galtung, 2000: 91).



شکل ۱. مثلث خشونت



شکل ۲. مثلث صلح

شایان ذکر است که گالتونگ سه اصطلاح همدلی، خلاقیت و عدم خشونت را این‌گونه توضیح می‌دهد: «همدلی» عبارت است از ظرفیت درک عمیق شناختی و عاطفی از دیگری و منطقی که وی را هدایت می‌کند؛ نیازی به همدردی نیست، بلکه همدلی احترام کافی برای

حقیقت دیگری و تلاش برای درک وی است تا حدی که بتوان آن را به اجرا درآورد. به بیان دیگر، همدلی می‌تواند به‌طور بالقوه نگرش مثبت‌تری را به دیگری به وجود آورد، زیرا در افراد این تلقی را تقویت می‌کند که با دیگران انسانیتی مشترک دارند. «خلاقیت» ظرفیت فراتر رفتن از چارچوب‌های ذهنی طرف‌های تعارض و گشودن راه‌های جدیدی برای درک روابط اجتماعی مؤثر بر شکل‌گیری درگیری است. «عدم‌خشونت» نیز پیشنهاد راه‌های خروج غیرخشونت‌آمیز مشخص از یک تعارض و نیز ظرفیت مضاعف مقاومت در برابر وسوسه ارتکاب یا توصیه خشونت است. وی سپس بیشترین اثربخشی را متعلق به گوشه نگرش دانسته، باور دارد که برای برقرار کردن صلح باید پیش از هر چیز بر زیربنای ایستارها و انگاره‌ها (پیش‌فرض‌ها) متمرکز شد که همانا فرهنگ تکیه بر شبکه‌ای از مفاهیم، دیدگاه‌ها و باورها در خصوص حقیقت، نیکی، راستی، زیبایی، تقدس پدیده‌ها و... دارد (Galtung, 2000: 33).

(د) مدل مفهومی صلح مثبت

گالتونگ در خلال پژوهش‌های خود در زمینه صلح در کنار اینکه صلح منفی (به معنای نبود جنگ و خشونت مستقیم) را شرط لازم - اما نه کافی - برای برقراری صلح پایدار برمی‌شمرد، شرط کافی را نبود ساختارهای خشونت‌زایی که موجب سلب نیازهای چهارگانه انسانی می‌شوند، به‌علاوه نبود توجیهاتی در فرهنگ آن جامعه که این ساختارها و نیز خشونت مستقیم را مشروع جلوه می‌دهند - یعنی صلح مثبت - می‌داند. به بیان دیگر، وی وجود خشونت و فقر را به وضعیت ظالمانه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نسبت می‌دهد و ایده صلح مثبت را به‌عنوان اقدامی پیشگیرانه با دو وجه سلبی و ایجابی مطرح می‌کند. براین اساس، «وجه سلبی» صلح مثبت در اندیشه گالتونگ بر نفی مؤلفه‌های پدیدآورنده خشونت ساختاری و فرهنگی مبتنی است و «وجه ایجابی» نیز در پی تعریف مؤلفه‌هایی است که با جلوگیری از تبدیل شدن خطوط گسل اجتماعی به آشکال شدید خشونت مستقیم، هماهنگی مثبت به معنای ایجاد حداکثر رضایتمندی و حداقل رنج برای همه طرف‌ها و احساس همدلی به معنای احترام به دیگری و باور به کرامت انسانی را در جامعه ایجاد می‌کنند. به این ترتیب، صلح مثبت اعم از صلح ساختاری و فرهنگی برقرار خواهد شد.

با این تفاسیل و با تکیه بر آنچه تاکنون گفته شد، برشمردن مؤلفه‌های کلیدی برای تحقق صلح مثبت ضروری به نظر می‌رسد. به این منظور، ابتدا توجه به دو نکته ضروری به نظر می‌رسد: نخست، باید یادآور شد که پژوهش حاضر از منظر اندیشه سیاسی به مقوله صلح مثبت می‌پردازد؛ بنابراین، باید مؤلفه‌هایی را از میان آرای گالتونگ برگزید که با این رویکرد تناسب داشته، از

جنس مفهومی باشند. دوم، برای یافتن و تشخیص «زمینه‌های فکری» تحقق صلح مثبت در اندیشه یک اندیشمند باید ابعاد سلبی و ایجابی این نظریه را در نظر بگیریم؛ به این معنا که از یک‌سو، اندیشمند مذکور در دستگاه فکری خود مؤلفه‌های وجه سلبی را مردود شمرده، آن‌ها را نقد و نفی کند و از سوی دیگر، تعریفی که از مؤلفه‌های وجه ایجابی ارائه می‌دهد در راستای برقراری هماهنگی مثبت در جامعه و ایجاد احساس همدلی باشد. با در نظر گرفتن این نکات، در مقاله حاضر از نقطه‌عزیمت نگرش به دو ضلع دیگر مثلث خشونت/ صلح می‌پردازیم و- با استفاده از آنچه تاکنون گفته شد- در گام نخست مؤلفه‌ها و مفاهیم مهم‌تر برای تحقق صلح مثبت را استخراج کرده، سپس- با طرح پرسش‌هایی- آن‌ها را در مدلی مفهومی صورت‌بندی می‌کنیم.

گام اول) برای امکان‌سنجی تحقق صلح مثبت در اندیشه یک اندیشمند باید به‌دنبال جایگاه مؤلفه‌های کلیدی سلبی و ایجابی تحقق صلح مثبت در نظام فکری اندیشمند مورد مطالعه بود. از آنجاکه تعدد این مؤلفه‌ها بررسی آن‌ها را مشکل می‌کند، می‌توان به شرح زیر آن‌ها را ذیل موارد کلان‌تر و مهم‌تر گنجانند:

- در «وجه سلبی»
 - نفی تضادهای ساختاری‌ای چون استثمار، استعمار/ امپریالیسم، تبعیض (اعم از قومی، نژادی، طبقاتی، مذهبی و...)، فقر (اعم از گرسنگی و فقدان امکانات رفاهی و سلامت).
- در «وجه ایجابی»
 - تلاش برای اصلاح خلاقانه ساختارهای خشونت‌زا به‌منظور رسیدن به ساختاری پایدار و به‌وجودآوردن هماهنگی مثبت در جامعه (ایجاد حداکثر رضایتمندی و حداقل رنج برای همه طرف‌ها که به سامان‌یافتگی آن جامعه می‌انجامد) از طریق همکاری^۱ (تشریک مساعی) همه افراد جامعه برای تعیین سرنوشت خودشان؛ برقراری «برابری سیاسی»^۲، «انصاف‌ورزیدن در اقتصاد»^۳؛
 - تلاش برای اصلاح نگرش‌ها و ایستارهای فرهنگی توجیه‌کننده خشونت مستقیم و ساختاری از طریق ایجاد احساس «همدلی» به معنای احترام متقابل و باور به کرامت انسان‌ها در جامعه که شامل این قاعده می‌شود: «آنچه برای خودتان

1. cooperation

2. political equality

3. equity for economy

Galtung, 2000: 146; Galtung,) می‌خواهید، باید برای دیگران نیز بخواهید» (Galtung, 1969: 183, 190; 14-17; 1967: 14-17; Galtung, 1969: 183, 190). (گالتونگ، ۱۴۰۰: ۱۷۰).

در خصوص مؤلفه‌های انصاف‌ورزیدن در اقتصاد و برابری سیاسی در بالا، بیان توضیحات پیش رو ضروری به نظر می‌رسد: واژه «equity» (عدل و انصاف) که گالتونگ در آثارش به کار برده، ریشه‌ای لاتین دارد و از فرانسوی وارد زبان انگلیسی شده است. این واژه در تعریف رایج خود به معنای «عدالت»^۱ به علاوه میزانی از «انصاف»^۲ به کار رفته، بر عدالتی مبتنی بر انصاف و به دور از تعصب یا جانب‌داری دلالت می‌کند (Merriam-Webster, n.d.: Equity). از سوی دیگر، تعریف رایج از «equality» (برابری) بیانگر وضعیتی است که در آن، با مردان و زنان و افراد از نژادها، مذاهب، قومیت‌ها، طبقات و گروه‌های مختلف به طور منصفانه رفتار می‌شود و از فرصت‌های یکسانی برخوردارند (Equality, 2023). گالتونگ از این دو واژه برای شناساندن مؤلفه‌های بنیادین وجه ایجابی صلح مثبت یعنی «انصاف‌ورزیدن در اقتصاد» و «برابری سیاسی» استفاده می‌کند (Galtung, 1969: 183, 190). به گفته وی، حذف خشونت ساختاری و فرهنگی فراتر از نبود خشونت مستقیم است و صلح مثبت بدون ایجاد شرایط عادلانه و منصفانه مرتبط با حذف ساختارهای اجتماعی نابرابر به دست نمی‌آید. به بیان بهتر، برابری به‌عنوان حقوق اجتماعی و قانونی، هم وسیله و هم هدف صلح مثبت برای افراد و گروه‌هاست و ساختارها و فرهنگ‌های جایگزین را بایستی با توسل به «عدل و انصاف» و «مساوات» در تمام خطوط گسل و تقاطع حداکثری آن بازتولید کرد؛ چراکه کیفیت یک جامعه را با میزان انجام‌دادن این کار می‌توان سنجید (Galtung, 2000: 146). با همه این توضیحات، تعریف جامع و مانعی از این اصطلاحات را در آثار گالتونگ نمی‌توان یافت یا بهتر است بگوییم که وی بر وجه تمایز آن‌ها تأکید خاصی نمی‌کند.

گالتونگ در توضیح مؤلفه «برابری سیاسی»، موضوع آن را دموکراسی به معنای «هر یک نفر، یک رأی» به همراه [بیانیه جهانی] «حقوق بشر» معرفی می‌کند که نه تنها یک جامعه، بلکه بایستی رابطه میان کشورها را نیز در بر بگیرد (گالتونگ، ۱۴۰۰: ۱۷۱). بر اساس بیانیه جهانی حقوق بشر، انسان‌ها دارای حق برابر برای تعیین سرنوشت خویش هستند. به این منظور، ماده یک بر برابردن تمام افراد بشر از لحاظ حیثیت و حقوق؛ ماده دو بر نفی هرگونه تبعیض مستظهر به وضع سیاسی، اداری، قضایی یا بین‌المللی؛ ماده هفت بر برابری همگان در مقابل قانون؛ و ماده

1. justice

2. fairness

۲۱ بر حق همه افراد برای مشارکت در اداره عمومی کشور به طور مستقیم یا با وساطت نمایندگان (مردم)، حق داشتن شرایط مساوی و برابر برای دستیابی همه افراد [جامعه] به مشاغل عمومی کشور خودشان و حق تحقق اراده مردم با برگزاری انتخابات عمومی و با رعایت مساوات و آزادی رأی، تأکید می‌کند (اعلامیه جهانی حقوق بشر، بی تا).

از سوی دیگر، گالتونگ درباره «انصاف‌ورزیدن در اقتصاد» نیز، ضمن اشاره به بستر ضعیف و توسعه نیافته جوامع بشری برای تحقق این امر در تئوری و عمل، حقوق مندرج در «میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی» مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ را به عنوان الگو و ایدئالی برای تحقق کامل این مؤلفه معرفی می‌کند- که البته یادآور نیز می‌شود که تحقق آن‌ها مستلزم تلاش بسیار است (همان: ۱۷۱-۱۷۰). گفتنی است طبق آنچه در مقدمه این میثاق نامه آمده است، اهداف سه‌گانه حقوق مندرج در آن عبارت‌اند از: آزادی^۱، عدالت^۲ و صلح. همچنین، ماده دو کنوانسیون مذکور بر نفی هر نوع تبعیض، ماده سه بر تساوی حقوق مردان و زنان، ماده چهار بر توسعه رفاه همگانی در یک جامعه دموکراتیک، ماده شش بر حق اشتغال آزادانه، ماده هفت بر دستمزد منصفانه و فرصت رسیدن به مدارج عالی شغلی، ماده یازده بر حق داشتن زندگی مکفی-مانند خوراک، پوشاک و مسکن کفایت‌کننده- برای هر فرد و خانواده‌اش و نفی گرسنگی و ماده سیزده بر به رسمیت شناختن حق هر کس برای داشتن آموزش و پرورش با هدف نمو کامل شخصیت انسانی و آماده‌شدن برای ایفای نقش سودمند در جامعه تأکید می‌کند (OHCHR, n.d.).

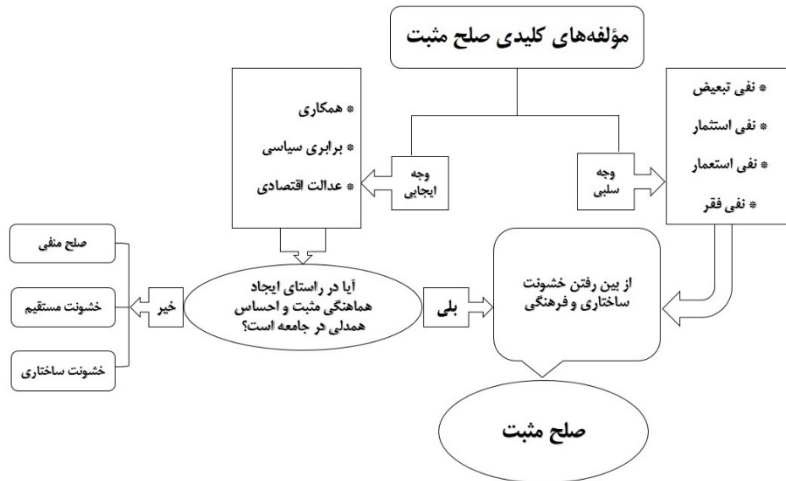
به این ترتیب، بر پایه اهداف سه‌گانه ذکر شده در بیانیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی (و البته محتوای آن‌ها) و نیز آثار مکتوب گالتونگ در زمینه صلح (اعم از صلح مثبت و منفی)، می‌توان این‌گونه استنباط کرد که مراد وی از به کار بردن مؤلفه‌های مذکور تأکید بر رفع هرگونه سلسله‌مراتب استثمار و تبعیض (که حول خطوط غسل اجتماعی پدید آمده‌اند) برای رسیدن به رفاه همگانی و حداقل معیشت افراد جامعه و همچنین، اقدامات ایجابی برای اعطای فرصت‌های برابر به افراد جامعه برای نقش‌آفرینی سیاسی باشد؛ تا به این طریق، با از بین رفتن تضادهای ساختار خشونت‌زا، ساختاری پایدار همراه با هماهنگی مثبت (یعنی حداکثر رضایت و حداقل رنج برای همه طرف‌ها) درون آن تحقق یابد. اهدافی که نائل شدن به آن‌ها، در گروهی تحقق برابری سیاسی و «عدالت اقتصادی» است. در خصوص مورد دوم، ذکر

1. freedom

2. Justice

این نکته ضروری است که با توجه به توضیحات گالتونگ و معیار قراردادن میثاق‌نامه ۱۹۶۶، اصطلاح انصاف‌ورزیدن در اقتصاد را می‌توانیم ذیل مؤلفه کلان‌تر عدالت اقتصادی تعریف کنیم که هدفش دستیابی هریک از افراد به حق خود از ثروت و درآمدهای جامعه است؛ به این معنا، از بین بردن فقر مطلق؛ حداکثرسازی رفاه؛ شایسته‌گرایی و مراعات حقوق اقتصادی افراد در حوزه رفتارها و روابط اقتصادی؛ توزیع موقعیت و فرصت‌های یکسان در عین به رسمیت‌شناختن آزادی مالکیت خصوصی (قنبرلو، ۱۳۹۲: ۹۸؛ کریمی و آل‌غفور، ۱۳۸۹: ۱۷) را می‌توانیم به‌عنوان ارزش‌های عدالت اقتصادی مرتبط با مبحث صلح مثبت در نظر بگیریم.

گام دوم) پس از بیان مؤلفه‌های کلیدی نظریه صلح مثبت گالتونگ، در اینجا در کنار یادآوری این نکته که پیش‌شرط لازم برای تحقق صلح مثبت، نبود جنگ یا برقراری صلح منفی است، بار دیگر به پرسش اصلی پژوهش حاضر بازمی‌گردیم: «مؤلفه‌های کلیدی تحقق صلح مثبت در اندیشه گالتونگ شامل چه مواردی می‌شوند؟»



شکل ۳. مدل پیشنهادی تحقق صلح مثبت

برای پاسخ به این پرسش و فهم بهتر نظریه صلح مثبت گالتونگ، مؤلفه‌های مذکور را در قالب پرسش‌های زیر و مدل بالا صورت‌بندی می‌کنیم تا نقطه‌عزیمتی شود برای بررسی مفهوم

صلح مثبت در اندیشه اندیشمندان گوناگون و تولید ادبیات صلح‌پژوهانه با هدف به کار بستن در مطالعات مرتبط با صلح و امنیت:

۱. دیدگاه اندیشمندان مورد مطالعه در خصوص مؤلفه‌های کلیدی وجه سلبی صلح مثبت شامل استثمار، امپریالیسم/ استعمار، تبعیض (اعم از قومی، نژادی، طبقاتی، مذهبی و...) و فقر (اعم از گرسنگی و فقدان امکانات رفاهی و سلامت) چیست؟ آن‌ها را نفی یا تأیید می‌کند؟ این مؤلفه‌ها در منظومه فکری اندیشمند مورد مطالعه چه جایگاهی دارند؟

۲. دیدگاه اندیشمندان مورد مطالعه درباره مؤلفه‌های کلیدی وجه ایجابی صلح مثبت شامل همکاری افراد جامعه برای تعیین سرنوشت خود، برابری سیاسی و عدالت اقتصادی چیست؟ مؤلفه‌های یادشده در منظومه فکری آن‌ها چه جایگاهی دارند؟ و مهم‌تر اینکه، آیا تعاریف ارائه‌شده و دیدگاه اندیشمندان مورد مطالعه در خصوص این مؤلفه‌ها به ایجاد «حداکثر رضایت‌مندی و حداقل رنج برای همه افراد جامعه» و نیز «تقویت باور به عزت و کرامت انسانی و احترام به دیگری» منجر می‌شوند یا به بیان دیگر، آیا در راستای ایجاد «هماهنگی مثبت» و «احساس همدلی» در جامعه هستند یا خیر؟

نتیجه‌گیری

چنان‌که بیان شد، تعاریف‌های ارائه‌شده از صلح دامنه وسیعی از نبود جنگ تا انگاره معنوی آرامش درونی را شامل می‌شوند. در این مقاله، نخست، با مطرح کردن دو رویکرد کلان به صلح - کلاسیک و مدرن - به‌نوعی پرسش‌های پیش رو را مطرح کردیم: اینکه آیا نبود صلح فقط باید در قالب خشونت یا جنگ تعریف شود؟ و اینکه آیا تعاریف کامل‌تری از صلح نیز وجود دارند که از آسیب‌های فقدان صلح جلوگیری کنند. براین‌اساس، چرایی وقوع جنگ نباید فقط به رفتارهای تصمیم‌گیران جنگ روانی و اجتماعی فردی یا گروهی نسبت داده شود، بلکه اهداف صلح بر موضوعات بسیاری تأثیر می‌گذارند که تأمین نیازهای اساسی انسان‌ها و کیفیت زندگی بشر وابسته به آن‌هاست.

در مرحله بعد، برای پاسخ به پرسش‌های مذکور به تشریح تأملات صلح‌پژوهانه گالتونگ پرداختیم. وی با اقتباس از دو رویکرد درمان بیماری و پیشگیری از آن در علم پزشکی، از آن‌ها در تحلیل مسائل مرتبط با صلح استفاده کرده، صلح مثبت را به‌منزله اقدامی پیشگیرانه می‌داند

که با تأکید بر برآورده‌شدن نیازهای اساسی بشری هرگونه خشونت ساختاری و فرهنگی را نفی می‌کند. در همین زمینه، گالتونگ دو مبحث را در کنار هم به پیش می‌برد: از یک‌سو، چهار شکل رابطه میان افراد یک جامعه - اعم از هماهنگی مثبت، هماهنگی منفی، ناهماهنگی و خنثی‌بودن - را برشمرده، تحقق صلح مثبت را با نتایج این روابط می‌سنجد و از سوی دیگر، به سازوکار وقوع خشونت می‌پردازد و تأکید می‌کند که باید «سندروم ارزشی مثلثی صلح» جایگزین «سندروم شرارت‌بار مثلثی» شود. در مقاله حاضر تلاش کردیم میان تأملات صلح‌پژوهانه گالتونگ ارتباطی منطقی برقرار سازیم و با استخراج مؤلفه‌های کلان‌تر و کلیدی تحقق صلح مثبت مدلی مفهومی را، به‌عنوان نقطه تلاقی مباحث مذکور، پیشنهاد کنیم: به این‌گونه که نفی تضادهای ساختاری‌ای چون استثمار، استعمار/ امپریالیسم، تبعیض و فقر باید با تلاش برای اصلاح خلاقانه ساختارهای خشونت‌زا از طریق همکاری همه افراد جامعه برای تعیین سرنوشت خودشان، برقراری برابری سیاسی و عدالت اقتصادی همراه شود و سمت‌وسوی این وضعیت چنانچه در راستای ایجاد هماهنگی مثبت و به وجود آمدن احساس همدلی در جامعه باشد، آن‌گاه صلح مثبت محقق خواهد شد.

منابع فارسی

- ابن منظور، محمد بن منکر (۱۴۰۸ق). *لسان‌العرب، دارالاحیاء تراث العربی*.
- اعلامیه جهانی حقوق بشر (بی‌تا). قابل دسترس در: https://iran.un.org/sites/default/files/2019-11/UniversalDeclarationHR_0.pdf
- بنیامین، والتر (۱۳۸۷). *نقد قانون و خشونت، ترجمه مراد فرهادپور و همکاران، رخداد نو*.
- جمشیدی، محمدحسین (۱۳۹۶). بررسی و تبیین مقوله صلح در نظریه مدینه‌المسالمة (شهرصلح) فارابی و نظریه صلح پایدار کانت، *جستارهای سیاسی معاصر*، ۸(۳)، ۲۸-۱.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). *فرهنگ فارسی دهخدا، روزنه*.
- دیهیمی، خشایار (۱۳۹۷). *دانشنامه جنگ و صلح (ج. ۱)، صدای معاصر*.
- صاحب ناسی، احمدعلی، مطیع، مهدی و حاجی اسماعیلی حسین‌آبادی، محمدرضا (۱۳۹۹). بررسی صلح و خشونت در آموزه‌های قرآنی با نگاهی به نظریه خشونت فرهنگی و ساختاری یوهان گالتونگ. پژوهش دینی، (۴۰)، ۶۵-۳۵. <https://sid.ir/paper/362636/fa>
- عبدالله‌پور، ارسلان، نصیری‌حامد، رضا و مقصودی، مجتبی (۱۴۰۲). اصول و بنیادهای صلح مثبت؛ طرح دیدگاهی ایجابی از صلح. *علوم سیاسی*، ۱۹(۲)، ۱۰۰-۷۵.
- فوزی، یحیی (۱۳۹۶). بنیان‌های صلح و همزیستی در اندیشه اسلامی با تاکید بر دیدگاه امام خمینی (ره)، *فصلنامه اندیشه سیاسی در اسلام*، ۳(۱۱)، ۲۹-۷.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۲). عدالت اقتصادی و امنیت ملی، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، ۱۶(۳)، ۱۱۲-۸۹.
- کریمی، سیده نرجس و آل‌غفور (۱۳۸۹). شاخص‌های عدالت علوی در جمهوری اسلامی ایران، دانشگاه باقرالعلوم.
- کوهکن، علیرضا (۱۳۹۵). انقلاب اسلامی و گسترش صلح مثبت، *اندیشه سیاسی در اسلام*، ۲(۱۰)، ۲۷-
<https://sid.ir/paper/267214/fa>
- گالتونگ، یوهان (۱۴۰۰). *صلح مثبت و منفی. در ویل، چارلز و جانسون، یورگن (ویراستاران)، مطالعات صلح و صلح‌پژوهی (ج. ۱)، ترجمه مژگان دستوری و الهام دانشجو، منشور صلح*.
- گنجی، محمد، احمدی، یعقوب و محمدی، محمدصدیق (۱۳۹۸). حرمان نظام‌مند: تحلیلی کیفی از خشونت ساختاری و پیامدهای آن در شهر سنندج. *مجله جامعه‌شناسی ایران*، ۲۰(۱)، ۸۹-۴۹. <https://sid.ir/paper/519185/fa>
- محمدنژاد، میرعلی و نوروزی، محمدتقی (۱۳۷۸). *فرهنگ استراتژی، سنا*.
- معین، محمد (۱۳۹۰). *فرهنگ فارسی معین، امیرکبیر*.
- موسوی‌نیا، سیدرضا و طاهایی، سیدجواد (۱۳۹۷). رویکرد کلاسیک و نقد نظریه‌ی مدرن صلح؛ رهیافتی برای دولت‌های ایرانی. *دولت‌پژوهی*، ۴(۱۳)، ۱۳۶-۱۰۵. doi: 10.22054/tssq.2018.8756

- Aron, R. (2003). *Peace and war, A Theory of International Relations*. Trans Action Publishers.
- Barash, D. P., & Webel, C. P. (2011). *Peace and conflict studies*. Sage.
- Bulhan, H. A. (2004). *Frantz Fanon and the psychology of oppression*. Springer Science & Business Media.
- Equality. (2023). <https://dictionary.cambridge.org/dictionary/english/equality>.
- equity. (2023). In *Merriam-Webster Dictionary*. Retrieved November 29, 2023, from <https://www.merriam-webster.com/dictionary/equity>
- Francis, D. (2010). *From pacification to peacebuilding: A call to global transformation*. Pluto.
- Galtung, J. (1967). *Theories of peace. A synthetic approach to peace thinking*. Oslo: International Peace Research Institute.
- Galtung, J. (1969). Violence, Peace and Peace Research. *Journal of Peace Research*, 6(3), 167–191. <http://www.jstor.org/stable/422690>.
- Galtung, J. (1974). *A Structural Theory of Revolutions*. Rotterdam University Press.
- Galtung, J. (1978). *Peace and Social Structure: Essays in Peace Research (Vol. III)*. Ejlers.
- Galtung, J. (1985). Twenty-five years of peace research: Ten challenges and some responses. *Journal of peace research*, 22(2), 141-158.
- Galtung, J. (1990). Cultural violence. *Journal of peace research*, 27(3), 291-305.
- Galtung, J. (1996). *Peace By Peaceful Means: Peace and Conflict, Development and Civilization*. Sage Publications.
- Galtung, J. (2000). *Conflict Transformation by Peaceful Means (The Transcend Method)*. UN.
- Galtung, J., Fischer, D. (2013). *Johan Galtung: Pioneer of peace research (Vol. 5)*. Springer.
- Groff, L., & Smoker, P. (1996). Spirituality, religion, culture, and peace: Exploring the foundations for inner-outer peace in the twenty-first century. *International Journal of Peace Studies*, 1(1), 57-113.
- Ishida, T. (1969). Beyond the traditional concepts of peace in different cultures. *Journal of Peace Research*, 6(2), 133-145.
- Jeong, H. W. (2000). *Peace and Conflict Studies: An Introduction*. Routledge.
- Johan Galtung (n.d.). Galtung-Institut. Retrieved November 29, 2023, from <https://www.galtung-institut.de/en/home/johan-galtung/>.
- Kulnazarova, A., & Popovski, V. (Eds.). (2019). *The palgrave handbook of global approaches to peace*. Palgrave Macmillan. <https://doi.org/10.1007/978-3-319-78905-7>
- Kurtz, L. R., & Turpin, J. E. (Eds.). (2022). *Encyclopedia of violence, peace, and conflict (Vol. 1)*. 3rd Edition. Academic Press.
- Nozick, R. (1974). *Anarchy, State, and Utopia*. Basic Books.
- OHCHR. (n.d.). *International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights*. Retrieved November 29, 2023, from <https://www.ohchr.org/en/instruments-mechanisms/instruments/international-covenant-economic-social-and-cultural-rights>
- Webel, C. and Galtung, J. (2007). *Handbook of Peace and Conflict Studies*. First published. Routledge.